

عدالت ناهمگن، ناهمگنی آموزش

گفتگو با دکتر پیغامی پیرامون عدالت، عرصه آموزش و
ضرورت اندیشیدن به شیوه ناهمگن



آنچه در ادامه می آید، ماحصل گفتگو با دکتر عادل پیغامی، عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق علیه السلام در خصوص ضرورت پرداختن به عدالت آموزشی به مثابه نوعی عدالت مضاف است. لازم به ذکر است جهت حفظ انسجام صحبت‌های دکتر پیغامی، پرسش‌ها از متن حذف شده‌اند.

در فضای فعلی، اکثراً پیش فرض اول را دنبال کرده‌اند؛ خواه بیان کرده باشند و خواه به صراحت نگفته باشند. به طور مثال، در کارهای عدالت پژوهان معاصر، هیچ وقت نمی بینیم که این پیش فرض مورد سؤال واقع شود و گویا پیش فرض اول را پذیرفته اند. پیش فرض اول این بود که عدالت در مقام کاربرد و تعریف، همگن است؛ یعنی شما اگر بتوانید عدالت را خوب تعریف کنید، دیگر مشکلی برای کاربرد ندارید. اگر در کاربرد مشکلی است ناشی از مشکل تعریف است و تعریف هم بدون اقتضای موقعیت و بدون اقتضای موضوع باید بحث شود. ادبیات موجود در حوزه تعریف عدالت، اساساً وارد اقتضائات نمی شود و اشاره نمی کند که این بحث ناظر به حوزه آموزش است یا حوزه درآمد یا حوزه محیط زیست. اینکه در سطح عدالت بین نسلی یا غیرین نسلی باشد، برای آن‌ها فرقی نمی کند. پیش فرض دوم این است که قائل شویم عدالت کاملاً ناهمگن است، یعنی از این منطقه تا آن منطقه، تعریف عدالت ممکن است فرق کند. عدالت در عرصه محیط زیست

همچون نسبت میان فلسفه و فلسفه‌های مضاف، در حوزه عدالت پژوهی، نیازمند عدالت‌های مضاف و موصوف هستیم. برخی، مسئله عدالت را در سطح صعودی خود می بینند. در این نگاه، عدالت، عدالت است و عدالت آموزشی، قضایی و عدالت در حوزه بهداشت و درمان ظاهراً فرقی با یکدیگر ندارند. پیش فرض این است که اگر عدالت را بفهمیم و مسائل تئوریک و مباحث فلسفی آن را حل کنیم، دیگر به راحتی از آن آسمان هفتم پایین آمده می توان مسائل عدالت را در مقام کاربرد حل کرد. پیش فرض دوم در رقابت با این پیش فرض، آن است که درست است عدالت در مقام صعودش که چیست و چه باید باشد، یک سری مسائل مشترک در سطح تئوریک خود دارد، ولی وقتی به مقام اثبات، کاربرد واقع برسد، چه بسا عدالت آموزشی از عدالت درمانی متفاوت باشد. حداقل آن این است که بخش اشتراکی، ثابت و مشترکی وجود دارد و یک بخش متغیر. هم در تعریف، هم در شاخص‌ها و هم در سیاست‌گذاری عدالت کاملاً باید ناهمگن اندیشید. ما پیش فرض دوم را می پذیریم.



می‌گیرند و در حوزه‌های مختلف متفاوت می‌شوند. در واقع فرانظریه الگویی در تجمیع نظریه‌هاست اما خود نظریه‌ها، فرضاً در حوزه کشاورزی با محیط زیست متفاوت و متمایزند. پس دو نگاه وجود دارد: یکی نظریه را در همان سطح بالا تمام می‌کند و یکی هر آنچه آنجا بحث می‌کند را صرفاً در حد یک فرانظریه ارائه می‌دهد. این فرانظریه‌ها، روایتی است که در حوزه‌های مختلف عمل اجتماعی، رنگ و صبغه متفاوتی به خود می‌گیرد. همچون نوری که بر اجسام مختلف، انعکاس متفاوت دارد، ظرف تأثیر مهمی در تولید نظریه از فرانظریه دارد. در مبانی هستی‌شناسی نگاه دوم، واقعیت را در عین اینکه در کنار هم و مرتبط باهم می‌دانید اما از هم کاملاً قابل انفکاک است. در چنین فضایی برای نخود و لوبیای آش، باید نظریه‌های مجزا ارائه داد و فرض همگنی تخطئه می‌شود. رویکرد حضرت امام علیه السلام به فقه در توجه به عنصر زمان و مکان، به نوعی تزریق این نگاه دوم به نگاه اول است. یک سرفرازی که اتمیستی یا نامینالیستی به عنصر زمان و مکان پرداخته می‌شود، قابل پذیرش از نگاه اسلامی نیست. طرف دیگر طیف نیز که به جهان شمولی معتقد است، در نگاه اسلامی تخطئه می‌شود. به جهت پذیرش فطرت که عنصری فرازمانی و فرامکانی است، در نظریه‌پردازی خود تا حدی به جهان شمولی نظریه‌های اجتماعی متمایل می‌شویم. خلقت الهی، غایات و تکوین الهی که تحول‌پذیر نیستند، حیث جهان شمولی نظریه‌پردازی را تقویت می‌کنند و بخش ثابتات را شکل می‌دهند؛ اما در ادامه، به شدت به عنصر زمان و مکان بها داده می‌شود. این نگاه خود را به خوبی در فقه بروز داده

یک تعریف دارد و در عرصه آموزشی تعریف دیگری دارد که باید از هم جدا دید؛ هم در تعریف، هم در شاخص و هم در سیاست‌گذاری. اینجاست که اضافاتی چون عدالت آموزشی و عدالت زیست محیطی، وجه و تشخیص مستقلاً به خود می‌گیرند؛ آنگاه باید ابواب مستقلاً گشود. یکی از ویژگی‌های تفکر مدرن، در این جایگاه، جهان شمولی است. مدرنیته قائل به ارائه فرمول است. X را بیان می‌کند و معتقد است هر چیزی می‌تواند در معادله، مصداق X باشد. پس نظریه‌ای که ارائه می‌دهد برای همیشه و همه موضوعات است. خانواده، مدرسه، جامعه و ... هیچ فرقی باهم نخواهند داشت؛ اما این نقص در تفکر مدرن، باعث شد تا رشته‌های موصوف و مضاف شکل گیرند. وقتی صحبت از اقتصاد کشاورزی می‌کنم، پیش فرض من این است که نظریه‌های اقتصاد کشاورزی، غیر از اقتصاد انرژی است. نمی‌توانم با همان مدلی که قیمت را در کشاورزی پیدا می‌کردم، قیمت را در نفت یا اینترنت پیدا کنم. در اقتصاد هر حوزه، باید نظریه‌ها، دلالت‌ها و کاربردها و حتی تعاریف را تفکیک کرد. البته این نگاه، نباید افراطی هم باشد چراکه در حوزه عدالت، بخش مشترک یا ثابتی بین همه طرق عدالت وجود دارد ولی باید فرض ناهمگنی را نیز همواره دنبال کرد. پس وقتی از مطالعات عدالت پژوهی وارد عدالت آموزشی می‌شویم، جنس بحث‌ها و پیش فرض‌های ما باید دچار تغییرات و جابه‌جایی‌هایی شود.

در ادبیات مدرن، با grand theory مواجهیم. نظریه‌های کلان، نظریه‌هایی هستند که در زمان و مکان، جهان شمول‌اند. در واقع فرازمان، فرامکان و حتی فراموضوع هستند. این کلان نظریه‌ها را می‌توان به هر موضوعی الصاق کرد و سبکی از تولید علم را شکل می‌دهد. پیش فرض وحدت در ذات موضوعات و ثبات تأثیر زمان و مکان همراه با این سبک مدرن است؛ به عبارت دیگر از منظر فلسفه مدرن، با تغییر زمان، تغییر مکان و تغییر موضوع، آن وحدت از بین نمی‌رود. اما در رویکرد رقیب که اغلب، رویکردهای پست مدرن و آنتی مدرن هستند، یک فرانظریه وجود دارد که خود نظریه نیست. نظریه‌ها در ذیل فرانظریه قرار

است که احکام در موقعیت‌های متفاوت و متنظر با افراد متفاوت، دچار تغییر و انعطاف می‌شوند. نکته دوم این است که وقتی وارد عرصه عمل می‌شویم، باید به صفت‌ها پرداخت. در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، صحبت از عدالت آموزشی شده است ولی متأسفانه عدالت آموزشی محدود شده است؛ مثلاً دسترسی به اینترنت و تکنولوژی آموزشی در همه جای کشور. نفس این نگاه محدود نیز از منظر عدالت، محل سؤال است. برابری در دسترسی می‌تواند در تعارض با قابلیت استفاده یا توان استفاده یا نیاز کاربر قرار گیرد. در واقع ممکن است در جامعه شهری، سرعت به دو برابر افزایش یابد چون مصرف و توانایی‌های او و کار او فرق می‌کند. عدالت را با تناسب بینیم یا برابری ساده؟

غرض آن‌که عدالت آموزشی در این سند ذکر شده است اما عدالت آموزشی شامل چه گستره‌ای از مسائل هست؟ آیا سند تحول، چنین عقبه و اندیشه‌ای با خویش به همراه دارد؟ آیا آن را در خود سند یا اسناد پشتیبانش یا مبانی فلسفی‌اش بیان کرده است؟ مشاهده می‌شود که گستره کاملی از مسائل وجود ندارد. به طور مثال برای تعریف نظام مسائل و گستره مسائل عدالت آموزشی، ابتدا عرصه‌های آموزش و بازیگران آن احصا می‌شوند. آموزش شامل چه چیزهایی می‌شود؟ آموزش شامل مثلاً یاددهنده، یادگیرنده، فضای آموزشی مدرسه و امکاناتی از قبیل صندلی، اینترنت، و وضوخانه و... می‌شود. بعد از آن، برنامه درسی است که آیا برنامه درسی در کشور ما، عادلانه چیده شده است یا خیر. به طور مثال، دانش‌آموزی که در بنادر جنوبی زندگی می‌کند و تمام زندگی او از ماهی دریا است، در درس علوم، چیزهایی به او یاد می‌دهیم که مربوط به زندگی در کوهستان هست. ممکن است هرگز در عمر خود با آنجا کاری هم نداشته باشد. از آن طرف هیچ‌کدام از اطلاعات اولیه برای دریا

و اقتصاد دریا، حقوق دریا، مسائل زیست‌محیطی دریا، در برنامه درسی او نیست. شاید بالغ بر ۲۰ میلیون نفر از ۸۰ میلیون نفر جمعیت ایران، کار و زندگی خود را با دریا تعریف کرده‌اند ولی عملاً در کتاب‌های درسی، به همان میزان از دریا می‌خوانند که یک آدمی که هیچ‌وقت در عمر خود دریا ندیده است یا نخواهد دید. عدالت آموزشی در برنامه درسی آن است که این برنامه متناسب با نیاز تو هست یا خیر. مدیریت آموزشی و... عناصر حوزه آموزش را نیز می‌توان فهرست کرد و مسائل آن‌ها را احصا نمود. یکی از بازیگران عرصه آموزش، خانواده‌ها هستند. یادگیرنده، مدیران آموزشی کشور و معلمان، بازیگران مستقیم‌اند. بسیاری از بازیگران نیز به صورت غیرمستقیم در عرصه آموزش به فعالیت می‌پردازند. عدالت آموزشی در آموزش عالی نیز گسترده است. دانشگاه‌ها بازیگران فعال در عرصه آموزش و پرورش هستند که بر انگیزه دانش‌آموزان مؤثرند. حال، فرض کنید دانشگاهی خود را متولی اشتغال نداند و صرفاً حوزه کاری خود را آموزش عالی بداند؛ این دانشگاه، اساساً آموزشی متناسب با حیات اجتماعی ارائه نمی‌دهد و عملاً فضای آموزش و پرورش را نیز به سمت ناکارآمدی هدایت می‌کند. جامعه یک زمانی مثلاً اسب نعل می‌کرده است و حالا پنچ‌گیری لاستیک دارد. اگر تغییر و تحول جامعه را در آموزش لحاظ نکنیم، طبعاً خروجی نظام آموزشی، نمی‌تواند برای خود اشتغال ایجاد کند. این امر نشان‌دهنده آن است که نهادی مثل نهاد دانشگاه، فکر می‌کند مشکلی ندارد؛ ولی از زاویه کلان، به یکی از کانون‌های مهم تزریق بی‌عدالتی در فضای اشتغال زایی تبدیل شده است. من اگر در سال ۹۷، ۸۰ هزار دانشجوی باستان‌شناسی می‌گیرم، سؤال این است که باستان‌شناسی این اندازه فضای کار دارد؟ این قدر شرکت خصوصی برای استخدام باستان‌شناس وجود دارد یا خیر؟ اگر ندارد چرا باید افراد جامعه، بی‌هدف مشغول به تحصیل شوند. می‌توان گفت، ظرفیت این رشته تکمیل است تا فرد به جای باستان‌شناسی به رشته‌ای مورد نیاز جامعه و با شرایط مساعدتر منتقل شود.

وقتی وارد عرصه عمل می‌شویم، باید به صفت‌ها پرداخت. در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، صحبت از عدالت آموزشی شده است ولی متأسفانه عدالت آموزشی محدود شده است. دسترسی به اینترنت و تکنولوژی آموزشی در همه جای کشور. نفس این نگاه محدود نیز از منظر عدالت، محل سؤال است. برابری در دسترسی می‌تواند در تعارض با قابلیت استفاده یا توان استفاده یا نیاز کاربر قرار گیرد. در واقع ممکن است در جامعه شهری، سرعت به دو برابر افزایش یابد چون مصرف و توانایی‌های او و کار او فرق می‌کند. عدالت را با تناسب بینیم یا برابری ساده؟ غرض آن‌که عدالت آموزشی در این سند ذکر شده است اما عدالت آموزشی شامل چه گستره‌ای از مسائل هست؟ آیا سند تحول، چنین عقبه و اندیشه‌ای با خویش به همراه دارد؟ آیا آن را در خود سند یا اسناد پشتیبانش یا مبانی فلسفی‌اش بیان کرده است؟ مشاهده می‌شود که گستره کاملی از مسائل وجود ندارد.

به طور مثال برای تعریف نظام مسائل و گستره مسائل عدالت آموزشی، ابتدا عرصه‌های آموزش و بازیگران آن احصا می‌شوند. آموزش شامل چه چیزهایی می‌شود؟ آموزش شامل مثلاً یاددهنده، یادگیرنده، فضای آموزشی مدرسه و امکاناتی از قبیل صندلی، اینترنت، و وضوخانه و... می‌شود. بعد از آن، برنامه درسی است که آیا برنامه درسی در کشور ما، عادلانه چیده شده است یا خیر. به طور مثال، دانش‌آموزی که در بنادر جنوبی زندگی می‌کند و تمام زندگی او از ماهی دریا است، در درس علوم، چیزهایی به او یاد می‌دهیم که مربوط به زندگی در کوهستان هست. ممکن است هرگز در عمر خود با آنجا کاری هم نداشته باشد. از آن طرف هیچ‌کدام از اطلاعات اولیه برای دریا

وقتی وارد عرصه عمل می‌شویم، باید به صفت‌ها پرداخت. در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، صحبت از عدالت آموزشی شده است ولی متأسفانه عدالت آموزشی محدود شده است.



چه تیپ از افراد را نیاز داریم و کدام تیپ از افراد را مازاد. کدام عرصه را بسیار یا مکفی کار کرده ایم و کدام عرصه ها خالی و تنگ و سطحی هستند. ساخت این زنجیره و افراد متناسب با آن نیازمند متولی و برنامه است. در این راه نیز باید از ابزارهای مختلف بهره برد. فرصت مطالعاتی هدفمند برای رفع خلاهای مشخص، دوره دکتری هدفمند برای پوشش حلقه های مفقوده و... ابزارهایی هستند که باید به کار گرفته شوند. گاهی شکل گیری این زنجیره از جنس همکاری بین گروه های مختلف است. گروهی به کاربرد و شاخص سازی می پردازند و گروهی به فلسفه عدالت. درست است که این دو تلازم دارند اما تمرکز کار را باید حفظ کرد. البته اکنون شبیه اوایل جنگ است. چون اوایل جنگ است همه ما تک تیرانداز، آرپی جی زن، امدادگرو... هستیم. در مراحل اول اشکال ندارد اما باید کمک کرد که از این به بعد، یک تقسیم کار ملی صورت گیرد. بررسی پژوهش های موجود در کشور، نشان می دهد که ظرفیت های خوب اما پراکنده ای در کشور هست. عدالت فضایی از مشهد، عدالت سیاسی از تبریز، عدالت آموزشی از اهواز و... تخصص های مختلفی در کشور وجود دارد که افرادی نیز در این تخصص ها، به صورت مضاف تا حدی وارد عدالت شده اند. باید توان آن ها را مدیریت و متمرکز بر هدف کرد.

زنجیره خلق ارزش های کاربردی در به کاربرد رسیدن و به حل رسیدن مسائل در کشور ما مفقود است و وسط های آن افتادگی های فراوان دارد. حرف های شعارگونه می زنیم که عدالت در انقلاب اسلامی باید محقق شود ولی زنجیره آن وجود ندارد.

احصای مسائل، بازیگران و ابعاد عدالت آموزشی به سیاست گذار امکان می دهد تا از جهل مرکب خارج شده و عقلانیت تصمیم گیری را ارتقاء دهد. در ادامه نیز باید به کمک نظام آموزشی، شاخص های عدالت آموزشی را تدوین کرد تا تحقق عدالت آموزشی از مسیر سند تحول و امثال آن، ملموس و قابل اندازه گیری باشد. در خصوص عدالت بیان شده است: *أَوْسَعِ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَّاصِفِ وَأَصْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ*. اضیق بودن عدالت گاهی به همین صفت های کاربردی است. زمانی که قرار شد اندیشه ها را در مقام اجرا، به کار بست آنگاه دشواری اقتضائات خود را نمایان می کند.

نکته سوم آن که مثل همه رشته ها، زنجیره ای از مشاغل وجود دارد. مثلاً شما در حوزه خودرو، طراح اتومبیل وجود دارد و صرفاً بحث های آیرودینامیکی را پیش می برد، یک کسی فیلسوف نظری موتور است و کار او نظریه پردازی موتور است. فردی متخصص طراحی بدنه است. مهندسی ساخت، تعمیرات، رانندگی و... همگی تخصص های این حوزه هستند. راننده نیز طیف دارد؛ از راننده پایه یک یا معمولی تا راننده فرمول یک. گاهی اوقات، در حوزه عدالت مشکل ما فقدان این زنجیره است و بخش هایی از آن زنجیره، خالی است. بزرگوار می شود طراح و فیلسوف عدالت که بسیار هم لازم است و به خاطر این که ۴ نقطه یا حلقه دیگر این زنجیره ناقص است نباید وی را تخطئه کرد. او یک فرد است و سؤال اینجاست که نفر بعدی چه کسی است؟ در اقتصاد و مدیریت، صحبت از زنجیره تأمین ارزش و خلق ارزش می کنیم. زنجیره خلق ارزش های کاربردی در به کاربرد رسیدن و به حل رسیدن مسائل در کشور ما مفقود است و وسط های آن افتادگی های فراوان دارد. حرف های شعارگونه می زنیم که عدالت در انقلاب اسلامی باید محقق شود ولی زنجیره آن وجود ندارد. حتی اگر سخن، به سطح کاربرد هم برسد، مجری شایسته نیز مسئله بعدی است. نسبت به این زنجیره ها باید اندیشه کرد. باید به فکر مدیریت منابع انسانی عرصه عدالت بود. لازم است در این خصوص، مطالعه ای فرارشته ای صورت گیرد و حلقه های مفقوده را شناسایی کرد. باید دانست که